

۱۳۱۷

اشعار عرفانی
منسوب
به
جلوه

کتابخانه
۸۶۶
مجله

۱۳۱۷
۱۷۴۹۷

اشعار عرفانی

نایبی

از جلوه

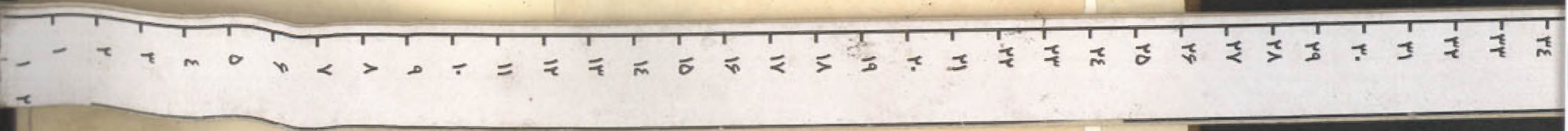
۸۱۷

در زمین شناسی

۱۷۴۹۷۱



۱۳۱۲



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد فزون ز آنچه مایکون و کاست

لایق درگاه حضرت سبحان است

انسان حمدی که خود دست یابد خود را

لایق درگاه او حمیه بر آن سبحان است

بهر روی از کون حمدی از کون

چندان حمدی که برتر از سپهر است

مکن مکن حمد لایق و جاب

چون تو کوشی و قاف در این است

پس صلوات و سلام زین حمد فرو

از حمیه کیف و کم که پی پای است

احمد و آل کرام و اولادش

سخنه لایق از حضرت رحمن است

ضعف صلوة و سلام این نقشبین

منکر ساز که غلبه شیطان است

زان پس از بجز عرف از باده

فاش و عیان سازم آنچه را که نه است

جلوه واجب که جام باده است
جلوه واجب جام باده

واجب مخفی و لیک جلوه عیا

کسب صفا کرد جام باده را
دو کف جان جام باده

یا دو کف جان جام باده است

شد دو کف او ز جام باده

دو کف جام آینه
جلوه در او کرده و بخود نکران است
جلوه در

جلوه واجب وجود اول و نه

جلوه واجب وجود اول جان وجود اول

شد دو کف اندر دو کف چاش

در کت سخن کن کتایه عین

این دو کف وحد و عین است

دو کف عین

جلوه آینه ز جام آینه است

جلوه آینه جام آینه

نفس نبی شد علی عین میزان است

علی عین

مخفی ظاهر وجود جلوه کتایه

پنهان مخفی بعد از چهار و چهار تا پنج او جان جمده خلق است

پرو و براندازم از سر بر خفته

سینه مخفی

۵۳

جلوه احمد ضیاء کون و مکاشف

احمد

۵۳

بر همه ممکن است الوجود و حمد

احمد

۵۳

اب الوجود

۵۳

اسم اب الکلون با علش قرا

علی

۱۱۰

اب الکلون

۱۱۰

محمد اند این نفس یکدیگر این

سے انجریا علی انت

انفسا طرفه شاد از قرا

وفی الشریل قل تعالوا ندع ابنائکم و بنائکم و نسا

و نسا نکم و انفسا و انفسکم ثم تعجل فنجعل لکم

لهم

لعمد علی الکافین

اب نه بر اچا و غیر حمد و این

احمد

۵۳

اب الایجاد

۵۳

موجد عینیه برای عالمیا

احمد علی

علیه موجد

۱۶۳

۱۶۳

احمد در ماسو به جل وجود

احمد

۵۳

جل وجود

۵۳

وجود جل

۵۳

واو و جم او و او و او

انهم وجود مشتمل بر دو او

واو او اول چم صفة دار یعنی وجود او اول و صادر او اول جلوه

واجبیت این وجود او اول و جلوه واجب مصداق او

احمد است و چون ممکن است ممکن منع از تعین

نیکنند والا واجب خواهد بود و ممکن لان المنع من التخصیص

مخصوص بال واجب پس بلا محله بحکم المذاکره نقیض این موجود
 اول وجود ثانی که ضد جلوه واجب نقیض او است باید
 منوجد شود و او دوم وجود در این موجود دوم و دال او در ضد
 جلوه واجب بودنت که اضداد احمد و ابلع آنها صدا
 اویند و احمد چون وجود اولست حرف اول جلوه که چشم است
 رمز گرفته و اضداد او چون وجود دهمند و او دوم و دال که
 حرف دوم ضد است رمز برده و لیس فی الوجود الامکانی
 الایذان الوجودان ^{عنه} وجود به جلوه و نقیضه و صورۃ الدال کایه
 کایه و هو شان پس ^{دال کاید} ۳۵ ۳۵

او است حب وجود واجب قران

از رتیب نازلش در ^{است}
 حب وجود واجب

کوتشتم از او بر زده خوان است
 ماوای حینت ^{کر} ۱۳۹

هر که بود با سو حب طفیل است
 طفیل ۱۳۹

کشته زمین با کون که ممکن شد

برخی اوسته چرخ و چرخ زنا ^{ست}

در بر او خسته و جواهر ام

خلعت این خدمت از قدیم زما ^{ست}

بسته کبر خدش چو شیه

بسته مرصع کمر ز گاه گشان است

از همه مصداق الحیب ^{ست}
 زبر پنه جمع هر دو احمد
 ج می ۵۲
 ۳ ۵۰

صوره و منصفه چشم جلوه ^{ست}

نیست محبوب غیر جلوه جمش

محبوب جلوه وجه ۵۸

احمد و آتش زوجه پس عتوا

احمد و سیزده ال وجه ۱۴

محبوب الغیر وجه علی ۱۴

محبوب نه وجه علی ۱۲۴

ال محمد زوجه پس عتوا

ال محمد ۱۲۴

واجد واجب پس احمد آمده و

واجد الوجب احمد و چار ۵۷

سل عرف الرب در ختمه انغفا

عرف الرب محمد علی فخرین ۵۸۳

طالب واجب پس احمد و

طالب حب احمد و ۵۴

کوه حسن اشکار و نهان است

زیر و ۱۹ پنه و ۱۴۹ جمع هر دو ۱۶۸

واجب مطلوب پس هم وجود علی شد

مطلوب الوجب ۱۳۰

واحد با او که مشعر از صفا

وجود علی و ۱۳۰

کثر کمال آمده بصورتی معنی

کثر کمال زیر و صورتی ۱۹ واحد ممکن از او کمال است

معنی و پنه و ۱۴۹ جمع هر دو ۱۶۸

واحد مانی چون بود و کمال

واحد مانی محمد ۹۲

ممکن از او پس کمال در داما

از وی ممکن کمال در داما

اکمال ۹۲

اول او مظهر کمال وجود است

واحد اول ۱۱۰

احقاد از وی کمال زکرا

کمال مظهر کمال ۱۱۰

نام وی از مالک وجود سخن گوشت

علی مالک وجود
۱۱۰ ۱۱۰

اکل او از وی اشکار عینا
۱۱۰
اکل وجود
۱۱۰

حرف الف ز روح احمد و اندر

پنه اف ۱۱۰
پنه از کشف مرکز و خندان
۱۱۰

احمد و جبر الف کرند گوید
وجه مرا حرف دوست و زود را

حب الوجب احمد منور و جز این
حب الوجب
۵۳ ۵۳
خلق عالم شد و پایی جها

احمد را از بنایان فضیلت

۵۳ ۵۳
بنای

کاین ذات از و این بنای عونا
۵۳
۵۳
۵۳

جانب ممکن پیام و حب

احمد
۵۳

اند و احمد همه پیام نش
۵۳
پیام
۵۳

شد بنای الواجب از حصار محمد

بنای الواجب
۹۶
محمد و چار
۹۶

گویا بر وجه پس بنیان
۵
صلب و خسته است

ایماء احمد شد و بخبره و اب

احمد
۵۳

ایماء را هست و نیست ذکر و پنا
۵۳

ایماء
۵۳

واجب دوم بود و شد بنی و

۶۲ ۶۲
۶۲ ۶۲
۶۲ ۶۲

حق پنهانست و مخفی از همکا
۱۰۸
۱۰۸
۱۰۸

جان نمودی گذر بجانب مسکن

احمد

۵۳

در پی او سوی ممکنات رشت

خزنی احمد ممکنات چه کار است

جان علی که بعد از احمد است جاست و در نزد او
۵۴

جانز با ما میم احمدش پست

احمد با ما میم کن وصل شده است که بعد از احمد است
جاست چون پیمان اخوة و تبعیه با احمد دارد حکم اخوة و تبعیه
عبت احمد در ممکنات آمده که وجود دارند و حیوة یافتند

او است زوایب تمام خلق زیانند

احمد

۵۳

واجب والد اب الوحد و نسان است
واجب ولد اب التوحید و تقدیرات احمد
۵۳ خلق و خلق
۵۳

احمدش این حق که واپس شده و لا

واجب را الم یلده مناسب است

او طلب و اجبت و طلبت و اجبت

احمد طلبت و اجبت
۵۳
مطلبت و اجبت
۹۳

نام ویش با کی چه او زبان است

محمد و کی
۹۳

نسته این دو در اتحاد و لغا

منکشف از صوره زبان و دما

زبان دمان
۵۰

فوز در مکان مکان کند بر این

فوز
۹۳
محمد و کی
۹۳

خبر بر این دوبرای اونه مکان است

واسطه واجب این دو اند در مکان

وانظروا محمد ویک

۹۳

۹۳

زین دو زکوة آنچه در وجود عیان است

زکوة وانظروا عیان

۱۳۱

۱۳۱

اهل مکان همه زکوة علی اند

اهل مکان

۱۳۸

نفس محمد علی خسر و نشان است

زکوة علی

۱۳۸

امده احمد علی زکوة وجودش

زکوة وجود

۱۱۰

۱۱۰

زین سبب از حبس خط او قریا

واسطه الواجبند ال محمد

واسطه الواجب ال محمد

۱۲۳

۱۲۳

وجه علی را پان بر دوستان

وجه علی

۱۲۳

قد جمع الفوز فی الوجود لیحم

الفوز للمحمد

۱۲۳

۱۲۳

بر طلب فوزی شان عنوان است

طلب فوز حب ال محمد

۱۳۳

۱۳۳

مطلب حب غیر ال محمد

مطلب الواجب

۱۲۳

مطلب او جسد ال او عکا

ال محمد

۱۲۳

شاهد معنی برای دیده حقین

رب

بنیه شاهد

۲۰۲

۲۰۲

معنی شاهد که رب عالمیا

جمع هر دو

۲۰۲

۱۱۰

۹۲

کلی دو در حبس اند و زین

بصل یعنی زکوة بنساء

محمد ۹۲

۹۲

فصل محمد ناء و جای امان

امان

۹۲

داود امان و محمد ناء

محمد ۱۰

۱۰

محمد علی که نفس مکان

علی ۱۰

جلوه واجب وجود و اول جانش

جلوه واجب وجود اول

۵۶

محمد علی بر محمد ا و هم جان است

جان و محمد جان جلوه واجب

۱۰

احمد و چارست نمر جلوه واجب

احمد و چار

جلوه واجب

۵۷

۵۶

رغم سید علی که جان پنهان است
و جلوه واجب که تا و سید علی که در میان است
که چارست ظاهرند و پنهان است

بیش علی به حکم جاد محمد

ظاهر اگر بوده ورنه نخواست

شاید محمد بیان قصد صحیح

شاید

۳۱۰

ذکر علی و محمد ش میان است

پنهان شاید محمد علی

۲۰۲

۲۰۲

کشته فیض الکلام صورت شاید

شاید فیض الکلام

۳۱۰

معنی شاید چه خوش فیض پناه است

پنهان و منی شاید محمد علی

۲۰۲

۲۰۲

شاید معنی ضرب سر بر سر است

پنهان شاید رب

۲۰۲

صورت رب را پس این دو و در

محمد علی

۲۰۲

بر و بنا گشته رب سرور رب
محمد علی
۲۰۲
با که دو است رب را و نبی است
و بر و حرف نبی است

این دو مزاد پیش نه این و نه است

در بر رب این دو هم مقام و مکان

کس بر رب غیر این دو است

غیر علی هر که شد بجای گشته

بمنان جالس جای محمد

۲۲۶

ایه روه ز رب نزول است

ایه روه

۲۲۶

منزل علی دار و انکه گشت بجای

منزل علی

۲۳۵

جای علی در خلاف رب پویا

و موز

وصف وجودی که برده منزل علی

وجود منزل علی

۲۵۳

مردود از قرب حضرت بها

مره

۲۵۴

گشته مسلمانی و نفاق در او جمع

مسلمانی نفاق

۲۳۱

۲۳۱

نمایش با این دو ادعا میرا

وجه نفاق نصیب علی و در وجه

وجه نفاق

۲۴۵

هر که نموده است نصیب علی

نصیب علی

۲۴۵

بنیه القدر علی و امامی است

بنیه القدر علی امامی

۲۰۲

ذکر ضمیرش پس این است و پیا

بسمه غیر محمد و علی مرتبت بسمه الله محمد علی جمع کرد
۲۰۲ ۱۱۰ ۹۲ ۲۰۲

نفس محمد علی است
و جب نفسش که برده ذاتی و حده ذکر علی و محمدش بر زبان آ
نفس و جب محمد علی
۲۰۲ ۲۰۲
صورت رب شد که او هستی الله

رب
۲۰۲
معنی الله با حفظ رب نگرا
بسمه الله
۲۰۲

اول من آمن محمد شاد

امیر محمد شاد

۳۱۰ ۳۱۰

الله صدق او چنان خود را

اول من آمن از شجاعت فیصله

اولی من آمن

۲۱۸

شاد صدقش هم از دل و هم جا
عزیز طالب
۲۱۸
شاد

شاد قوی که دل عمره او است

می زد و پیش و پس شد و چنان

اول من آمن از علی شود دور

اول من آمن

۲۱۸

زین ابطالش نکوت بسیار

علی ابن ابطال

۲۱۸

او است که نایب نبی است

نایب نبی

علی ابن طالب

۲۱۸

کرده بر او انتساب عین برهان است

انما لیکم الله و رسولہ و الذین امنوا

لایق جای نبی شد یخ کوس

علی ابن طالب

۲۱۸

لایق جای نبی پس این میز است

۲۱۸

شاید نه نمود همیشه را رب

پنه شاد رب

۲۰۲ ۲۰۲

وزعدوی اصل مفده گویا

شاد صبر مفده عمر

۲۰ ۲۰ ۲۰

شاهد نه خبر علی محمد

پنه شاد علی محمد

۲۰۲ ۲۰۲

پنه شاد حسن ابن است

فعلی شاد نه لانه نفعه

غیر علی کس حق نبوده و آخر

علی بحق

۱۱۰ ۱۱۰

ابن ابی طالب اشکار و عیا

ابن ابی طالب حق

۱۰۸ ۱۰۸

اسم وی کنیه مخبر حق

علی ابن ابی طالب مع حق

۲۱۸ ۲۱۸

بحر محصل الحق این دو جا و مکان

علی ابن ابی طالب مع حق

۲۱۷ ۲۱۷

منظر این اسم و کنیه آیه رب

علی ابن ابی طالب

۲۱۸ ۲۱۸

اوصفه الواجب که در امکا

صفه الواجب

۲۱۸

ایه کبری مفاد برز و جودش

ایه کبری

۲۳۸

باده و یک زاوه های پاک

وجود علی بن ابی طالب یازده اولاد چهر

۲۴۸

واجب شش ولایت علی آورد

ولایت علی

۱۶۲

پس صلوات بر این ولایت

عکس جواب

۱۶۲

کلام فانی از این دو زبان در بیان علی

جلوه آتیه سے نمودہ کہ ارس

جلوۃ اللہ ۱۱۰

اصل من و بازوہ ز فرزند ا

اصل علی و بازوہ ۱۲۱

واجب شش انگشت نماید

شش و اب انگشت ۵۸۲

چونکہ از این عکس در چمن نشا

خوانندہ رسوشت حکم بنعہ مہور

قول من ایش و این مرزنا

یا ایحی الرسول یلع ما ازل الیک من ربک فان لم

فما یفت رسالتہ

کافی مٹھے علی کرفہ و واد

کافے ۱۱۰

فصل کفی را علی می میزان ا

کفے ۱۱۰

واجب شش محمد و علی آمد

نفس و اب ۲۰۲

انفس ازین اصافہ طرف پیا

محمد ۲۰۲

جلوہ وجہ علی سریرہ و اب

پیشہ و اب جلوہ وجہ علی ۱۶۸

منوی مرواجب الوجوشت نما

منوی جواب الوجہ ۱۶۸

منوی خود را عیان از فطرت

من شد از جلو جمال سختگوی

حسن جلو باب ۱۱۸

جلوه این حسن ظاهر از انسا

جلوه حسن انسان ۱۶۲

عرفان حاصل شود از جلو مخفی ۱۶۲

کرگند جلوه از کجا عرفان است

جلوه احمد ز مخفی آمده پدا

منه مخفی ۵۳

احمد از مخفی اشکار و عیال

احمد ۵۳

منه مخفی واجب چو شد عیال می

منه واجب ۱۶۸

ز وجه صفت وجود وجد گنا

می مخفی ۱۶۸

صفتش چون در وجود جلوه نماید

انسان ۱۶۲

انسان در جلوه اش کرگند مگا

جلوه حسن ۱۶۲

انسان انسان که گشت مدح می

فلج

انسان ۱۶۲

ست از او عالم نشیط جدا ۱۶۲

واندر نشان حسین عشره جنت

نه ملک حسن را بر او دورا

یاد علی ز نر عشره جنت

می علی حسین که عشره مگا

حسین حق علی ۱۶۸

حسن من مع الیاء و الیاء من العشاء و الیاء فی علی
عشره بحسن لان علیا جلوة اعد الکامله و حسن منظره عشره

احسن و احب و الکامله

کما تری لاه منظره

کما فی الحدیث

برو حسن بس باوج حسن مکارا حسن ۱۲۸ اوج حسن ۱۲۸

حسن ۱۲۸ حسن ۱۲۸ رسته از اوج حسن و حسن پنا

بنده و حقیقه عشق

لازمه حسن ۲۰۱

عشق بود فی الحقیقه لازمه حسن

عشق پی حسن با الطبیعه روا

لله

ابن علی را حسن منظره بود فضل
عشق ۲۰۷

حسن علی و حسن زعفران است
فضل حسن منظره ۴۲۰

کرده منزل علی چو عشق پنا کرد

یا به منزل ز قاف را آینه خوان است

لام علی شین شود بگاه منزل

هر که نازل زمین لطیف پنا است

وجه چه حرکت کند برای منزل

باقی حسن منزل الارکان است

مرکز را چون اصل قرب وجه گردیند

اوز تحریک منزل و کران است

فصل حسین به عشق منقطع از ان

چون ز نزول علی حسین عمو است

صورت معنی حسن کرد حسن جمع

منه حسن حسن

۱۱۸ ۱۱۸

منقطع اول کمال در امکان است

اول کمال حسن

۱۲۸ ۱۲۸

جلوه حسن از ولایت علی

جلوه وجه بقا

ولایت علی

جلوه حسن

۱۶۲

۱۶۲

جلوه وجه بقا

جلوه وجه بقا

منه

ممکنش اندر میان دو وجه بلکه

ممکن

۱۵۰

وجه ملاکه

۵۷

وجه ملاکه جمع هر دو

۱۵۰

ست

جادو برای هلاک در امکان

امکان ملاک ملاک جمع هر دو

۱۱۲

۱۱۲ ۱۱۲ ۱۱۲

وجه علی بر ملاک وفار

منه علی

۱۰۲

نهایت

ایمان از این درون علی

ایمان

۱۰۲

واجب با وصف خویشند

ست

سوی بقا هر که دوست است

دانه ایمان ولایت علی

ولایت علی

دانه ایمان

۱۶۲

۱۶۲

ست

اندر باغ وجود دانه نشان است

امن وجود ارب بر بند خلائق

ع ۱۱۰
فرع ۱۱۰

مش محمد همه شاع امان است

مح ۹۲
امان ۹۲

نزد علی بایک امان وجود است
امان وجود علی و

۱۱۱ ۱۱۱

ایمنی از این دو در وجود عیا
است ۱۱۱

امد بعدش چه جز وجود علی
بعد احمد وجود علی

۱۲۹ ۱۲۹

مطع او شد ویش امن است

مطع ۱۲۹

بعد محمد مصداق کثر جمال
بعد محمد کثر جمال

۱۶۸ ۱۶۸

مطع حسن الوجود در امکا
مطع الوجود ۱۶۸
امده

امده چون کل حسن بعد محمد
بعد محمد ۱۶۸

بهر محمد فراز حسن مکان است
کل حسن ۱۶۸

بعد محمد نه غیر نفس محمد

از رفیق کل حسن بیان است

بعد محمد از انکه تابع مولی است
بعد محمد ۱۶۸

باستیع از کل حسن جلوه کن است
کل حسن ۱۶۸

کثر جمال آمد از رفیق
کثر جمال ۱۶۸

مطع حسن الوجود از این عیون است
حسن الوجود ۱۶۸
وجود حسن ۱۶۸

مهمان مؤمن محمی باد استراورد

مؤمن
۱۳۶

مهمان
۱۳۶

لازم قبل از خدمت امان

وز مؤمن جلوه امان شد ظاهر

مؤمن
۱۳۶

جلوه امان
۱۳۶

خود را ز این جلوه امان گشت

مهمان پی میزبان کبیر صورت

علی
۱۱۰

غیر علی میزبان که بر محبت

میزبان
۱۱۰

صاحب خوان میزبان نعمت بجا

میزبان
۱۱۰

مالک او حسن علی نه در محبت

علی
۱۱۰

مؤمن چون گشت جلوه محمد

جلوه محمد
۱۳۶

مؤمن
۱۳۶

حق محمد علی هم این گشت

جلوه امان
۱۳۶

تابع متبوع را همیشه مطیع است

در پی متبوع را همیشه روا

وجه علی از خیر ال محمد
وجه علی
۱۲۴

هر جا از جلوه جلوه گشت

دانه ایمان و لاء ال محمد
دانه ایمان
۱۶۲

برادر از آنچه که گشت

حسن بود و در وجود آیه ایمان

حسن ۱۱۸
ایه ایمان ۱۱۸

مست چو شد حسن شیشی ایمان است

جلوه حسن از ولایت علی آورد

جلوه حسن ۱۶۲
ولایت علی ۱۶۲

خط ایمان بسته کرد ولایت یگان است

هر که ندارد ولایت آل محمد

ولایت آل محمد ۱۶۲

جلوه حسن نه و از ایمان گران است

جلوه حسن ۱۶۲

طالب نامه حسن و آینه گزین است

طالب آینه ۱۱۸

حسن بر صاحبش زوید بخت است

۱۱۸

آینه را عشق کرد و الله و الله

آینه ۱۱۸
الله ۱۱۸

عکس در او خود عکس خود نگرا

آینه را چون نمود خلق نخستین

مستد اکا در ابوی میزان است

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

آینه جلوه چپ شد

فخی واجب که است از او شده

پنه واجب
۱۶۸

شد چو می من و مست از او شد

می من
۱۶۸

جلوه حسن از ولایت علی آورد

جلوه حسن
ولایت علی
۱۶۸

در خم کاین می خشم خدیر مکان است

کای قیصر از او می همگان

می همگان
۱۶۲

باده کجی برش نشان است

باده کجی
۱۶۲

که حقیقه کنی اضافه تو می را

یا که حقیقه باو هم یکسان است

هر دو نماید محبت علی انکس

می حقیقه
حقیقه
۲۶۳

ابن ابی طالب آیه عرفان است

محبت علی ابن ابی طالب
۲۶۳

باده او حسن بهر خرب علی شد

باده حقیقه
حقیقه باده
خرب علی ابن ابی طالب
۲۳۵

کاین ابی طالبش نکوتیا

باده می را چو فرض شد بخم انداخت

خم خدیر این می خوش پیا

کاین نام من می بهر
ان می است و بهر خرد
می بهر
۱۶۱

امده بعش می نقیض وکیل
می نقیض می یکس مینعج

المستع از روی وجود بر عنوان است

کومی فرغش که منوبه پی است

می فرغ
۴۰۰

ملکن از او در مدینه لقضان است

مدینه لقضان
۴۰۰

پتعه بامشکراین مدینه لقضان

پتعه بامشکراین
مدینه لقضان
۴۰۰

شارب این بس این مدینه است

می فرغ
۴۰۰

اول می ر محمد و ده و سه تن

می دان محمد و ۱۳ و ۱۰۵
الش جادان چپارده میدا

نای

این می دان عله وجود حجب است

می دان عله محمد و ۱۳ و ۱۰۵

چارده بس عله وجود حجب است

عله بنو حجب کمال ظهوری

کمال ظهوری عله
۱۰۵

ازده و چار پنج ارده جانا

جانان محمد و ۱۰۵

هستی شد جان و جمع جان جانان

چارده بر هر چه ممکن است

مفنی واجب که نام برده می حسن
پنه واجب می حسن حسن الوجود
۱۶۸ ۱۶۸
مطهر حسن الوجود در امکا

گویا از صاحب وجوب است
صاحب وجوب الوجود

۱۶۸

حاکم از گل حسن گاه چنان است

گل حسن حسن الوجود

۱۶۸ ۱۶۸

مالک کز است عاوی او نه انصاف

مالک کتر عاوی نصاب

۱۶۸

۱۶۸

کتر نخل و زکوة فرض از آن است

کتر نخل

۱۶۸

کتر زکاتش نخل طاهر و خوش

حرف نصاب از زکوة زاعنون است

کون و مکان از زکوة او نه بجا

زکوة کتر نخل زکوة مالک کتر

۲۰۶

۲۰۶

قدر زکاتش وجود کون و مکان

۲۰۶

۲۰۶

واجب قصدش بر این زکوة بنوده

زکوة کتر نخل ایجاد کون مکان

۲۰۶

۲۰۶

قصد واجب از این زمین میسر است

قصد واجب

۲۰۶

حسن مرکب زحمت و سین بود و نون

دل شده سین در وجود دل سلاط

هست بحال اتحاد صورت و منفعت

سین زبر و پنجه در او یکسا

و او وجود اندر او بر تبه

کرده مکان و بحال عشره مکان

در دل نشان مکانین شد و گوید

حرف کمالش مکان دل انسان است

یمن بود اگر سیر زرو تا نگیرد

انسان کی جانب کمال روا است

سیرینی همه حیوة و وجود است

سیر یاری بنون نفی کسان است

سیرینی بجا چه شده است

بهرین باطنی و فاق و قرآن است

یمن علی ۱۱۰

لکها

سیر یاری بوی نون نفی است

سیر یاری آنچه جلوه و کرامت
سیر ۲۶۱ جلوه و کرامت ۲۶۱ و یک دیگر

منزه عجل ریا ربلد شد
سیر ۲۶۱ بلذیر عجل ۲۶۱

او و صفاتش در او گزیده است

معنی حسن است نفی سیر یاری

نون و می از سیر طرفه است

می نگیرد شدة وجود در او

سیرین راجیوة و حب عنوا است

صورت و منته چه اتحاد گرفتند

وصف بحال این مقام را نگرا

شد برش شصت و پنجاه شست

هاصل یا و نون هین ^{شست}

صورت هشت و پنجاه و نون جمع یا و نون شصت است پس صورت
و معنی هین هر یک شصت اند و متحد اند پس سن که صورت و معنی
او متحد اند دارای کمال و حرف ^{شست}

هشت بحالی عیان مکرری ^{شست}

نهمی ^{شست}

۱۶۸

۱۶۸

صورت و معنی در او هم یکسان است

در

طالب می را از اویم آمده نازل

هاصل چم جلوه این ^{شست}

واجب ایم داد و بر و مکن از او

و چشمان و ^{شست}

شد می اول ختم جلوه چو ظاهر

می اول

۱۶

جلوه واجب مذکرا و ^{شست}

جلوه ^{شست}

۱۶

اول او از ^{شست}

افرا و از ^{شست}

جلوه واجب که آمده می اول

جلوه الواجب می اول
۸۷ ۸۷

باب می اول مجید وجه می که میم است از منیم محمد که وجه اول
۹۲ ۹۲

کامل کرد و پا عیسه بخت
۱۱۰ ۱۱۰

کرضی اسکاوش و باوش شست
می عشره و عشره مقام بحالست تک عشره کانه شاد مقال است

اید بعد شش نفیس او می شانی

ثانی می مستمع و او شست
۶۱ ۶۱

جلوه و بهر بنام ابسط
۶۱ ۶۱

درم

واجب قصدش خبر و جو و شست

قصد ۱۹۳
جو و شست ۱۹۳
اکا و شست ۱۹۳
پس قصدش ان چه بر کم و شست

مکن اول عیان کند شفتش را

مکن اول ۱۸۷
اول مکن ۱۸۷
مکن ثانی نفیض لازم خوان است

از شفه مستمع و مرتبه بازل

شفه واجب ۱۸۷
شفه مستمع ۷۷۵
مکن ثانی ال برده با امکا
۷۷۳

چون ذات واجب که در میزان بر کجاست از و صد
یسره است بعد از اختفاء در و عالم غیب نزد

بطور که در میزان زبر قصد و یا زده است می شود ممکن است
 بعد از تعیین در قصد و هفت دوسه که در مرتبه نازل تر از
 مسموع است که در میزان زبر قصد و هفت دوسه است
 فهو یک مضاعف تحت المقابلة و تصور حقیقه الامرین خارج عن
 حد الامکان و لابد من الاكتفاء به استغناء من استار لغیان
 و الحکم لله الواحد سبحان مسموع نیست است ضمه
 چون ضمه فرغ موصوفت و بعد از دو نیت مقام ممکن است
 که هفت صد و هفت دوسه است او جو پیدا میکند و یا هر
 نیت بخراین و برای ممکن مضاف

ست
 و اندر امکان بخراین دور امکا
 چون ضمه واجبیت اول ممکن
 ضمه واجبیت اول ممکن
 ۱۸۷ ۱۸۷
 دایم از او و او قی و فاق عیان است
 او قی و فاق عیان است
 ۱۸۷ ۱۸۷

ممکن بانی مکان مسموع
 ممکن بانی مکان مسموع
 ۷۱۱ ۷۱۱

ست
 کامن او باشد و خلاف
 کامن مسموع خلاف
 ۷۱۱ ۷۱۱

فعل ادی شد عیان ز ممکن بانی
 ممکن بانی اولش ایش همه حسان
 اول ممکن ایش حسان
 اول ممکن ایل حسان
 ۱۸۷ ۱۸۷
 پر شده از این دو نوع صخره امکا

ست
 صخره امکان پس این دو امکا
 بدو صفات و صفات حسان
 صفات و صفات حسان
 ۵۸۳ ۵۸۳
 برضیان مسموع حسان است
 صفات حسان
 ۱۳۰۳ ۱۳۰۳

وایش این خمسة صفات مثال شد

مثال و آب

۵۸۳

تخته

۵۸۳

پس نشان مشع مثال او
ضد تخته
۱۲۰۲

۱۲۰۲

بجهر شش اصفیات امد و

شش اصفیات

۱۲۰۲

انکه رخصت را پویان است

ضد تخته

۱۲۰۲

و او وجود است همیشه اول ممکن

ممكن شائش و او و ال پاست

اول ممکن بود بحال محمد

اول ممکن

۱۸۷

۱۸۷

چهار بقیه حسه امین سلطان

۱۸۷

انکه از نیته اکمال مصور

اول و ثانی تبرک اویش ضما

ممكن اول بحال نامنه و

ثانی ترک بحال را دیوا

نکر بحال وجود اول ممکن

آمد ترک بحال ثانی خوان

اول ممکن در او نمونو

ممكن ثانی تبرک اویش ان

جلوه موجب شود بحسب الواجب

دوم موجب تفسیر است

دوم موجب بنوبه شد بقصر

نون نقیض بدل کرید همکا

موجب دوم بحسب وجوب ملو

از طرف جوش کجا سامان

بر صفت الواجب اصلی مطلوب

قصد وجود صفت از او عنوان

اصلی مطلوب علی شمس

باین ابی طالش اگر که فرا

میش جزا و طالب لغاء الواجب

طالب مطلوب جزا سزا خوانا

پتعه او لازم رقاب شد از حق

لازم بحسب جنبه و انسان

پتعه او در خدای زخم زخدا

فرض ترین و آنچه که در آن

ممکن باید که خود بوی نفس بشود

ز این علی آمد و جواب نفع همویدا ^{علیه بن ابی طالب}
۲۱۷

بعد شود چون خدای عز و جل

و جواب نفع ^{۲۱۷} از وی شنویش وجود نفع ^{است}

بعد شود سایه وار در پی هو

واجب را قصد چون وجود ^{۲۱۹} وجود نفع ^{۲۱۹} ^{علیه بن ابی طالب}
۲۱۹

عبد سایه ^{۶۶} بوده نه و نه مال صاحب الطغیان ^{است}

اوصفه الواسع ^{است} چه که در امکا

صاحب الطغیان ^{۱۲۰۲}

پعه او فرض شد زاینه بلغ ^{۲۱۸} صفه الواجب ^{۲۱۸} ^{علیه ابن ابی طالب}

صاحب طغیان خضر اربع خضر ^{۱۲۰۲}

آخر کار این شجره قرآن ^{است}

جمع خضر هم او مقام و مکان ^{است}

منظره انزاس وجود علی ^{۱۲۹} ما انزل ^{۱۲۹} وجود علی ^{۱۲۹}

پس علی و یارده مواله اناس ^{۲۲۹} ^{علیه بن ابی طالب} مواله اناس ^{۲۲۹}

پس ز وجود علی می گوید ^{است}

ابن ابی طالب این شمس نشان ^{است}

یاء علی شد نزول کثرت و اول

و خبر و تش نزول وجه سب

نزول الواحد با کثرت یكون یاء و نزول وجه البحر و
هو اجمع با کثرت یكون لا ما و هو جان و قلب علی علیه السلام

معنی لاموت بعه الف و او

و اوخت وجود را سب

پنه و او اول وجود که در عالم لاموت الف و او
که سبعة است و تثنی سبعة کثره سبعة که علی علیه
و وجه او است فهو نزول معنی اللاموت و صورت البحر و

الی عالم اللاموت

کرده تثنی سبعة تمیز

وجه علی بحر اوخت سب
مکا

ص ۱۰۱

جلوه که واجب این دو عالم و اول

جلوه کند از علی بس سب

محل تختی الله عالم اللاموت و عالم البحر و علی منظر نزول
و ظهور

اصل وجود است و چنان گنبد است

عشره یا جمع و و حال سب

یا علی جمع و و اول وجود از ملکوت و ماسوت یا عمو
لام علی شد نزول و کثره جمع

خبر و کثره تمیزه جای سب

مین علی شد نزول سبقت

بعده اش اندر خیر و او نه است

منظور چارش علی بود پس

ز این همه محبت الوجود بیان است

صورتی و مخفی چار حرف و جودش

شد علی و چار حرف را گویان است

جامع مخفی و آشکارش همه است
جامع علی و ص
۱۱۴ ۱۱۳

جامع از این از علی و چار عیا

الحد

هر که علی را چنانچه هست شناسند

واجب دید چه این با و کیا است

میست خدا جو کسی نیست علی جو

و آنکه علی جو نه تابع شیطان است

بعده او فرض عین است حجت

عبد علی در برش غنیمت است

ارضه و آبش به چون تلج است
صفحه و اب
۱۸۷ ۱۸۶

صاحب عرفان و نه با است

اول صفت واجب ۱۸۷
 ممکن صفت واجب ۱۸۷
 کنیزان او یکصد و پنجاه و هشت است
 بر سر عبد علی کنیزان او یکصد و هشتاد و هشت است
 تاج کرآمد حضرت واجب است او است عبد علیت پس چنانچه در این
 واجب و مصداق اجبت او است عبد علیت فرب او است و این
 او را مصلی غیر از عبد علی کی نیست او مصلی فرب او است و این
 رتبه ایست که ابلاغ او بر رسول خدا واجب و احکام مایه است
 موجب انهدام و انهدام همه احکام مایه است
 فرب علی حال صفت الواجب
 عبد علیت

ممكن از ان از جو و خبره و را

صفت واجب ۱۸۷
 کاین صفت واجب اندرین امکا
 لا

منظر حبیب کشت اول ممکن
 اول ممکن عبد علی ۱۸۷
 ۱۸۶

عبد علی تابع این پسان عیاست

او مولی شده خود بلوی بشود

در پی مولی چو سایه عبد روست

کنه جو دینه و محال عیش

وصف ربوتیه را نکو میران است

عبد مضمون موزه و صورت چو

عبد مولی ۱۸۶
 اهل نظر را این نکته بخون است

میش در امکان خرابی حقیقه مطلب

حقیقه مطلب
۳۰۴

پتعه اورا خود این لطیفه بیان است

پتعه علی ابن ابی طالب
۳۰۳

کشته معین زیر پتعه او جا

پتعه علی ابن ابی طالب
۳۰۴

بهر رقاب و از این قلاب میکا

رقاب
۳۰۳

کردن هر کس که زیر پتعه او

تابع احکام صاحب الطغیان است

صاحب الطغیان
۱۳۲

پتعه او سر مدبر بدیده

پتعه علی ابن ابی طالب
۳۰۵

روشن آری این سر مدبر امکا

۲۰۶

فره صین و جو پتعه او گشت

فره
پتعه علی ابن ابی طالب
۳۰۵

صاحب این فره پیش عرفان است

پتعه او چون گرفت کشت

پتعه علی ابن ابی طالب
۳۰۵

حلق مسره نموده و شاد است

مسره
۳۰۵

شاد شد از پیش ابوریحان

شاد
پتعه علی ابن ابی طالب
۳۰۵

امده این لازم آب و ولد است

شاد بچشم مدبر است عرب را

شاد و ارشاد او ببرد و بوز است

بیشتر تعقیب نفس به مقصد

پس علی بن طالب نهایی مقصد
۳۰۵ ۳۰۵

مقصد واجب ایتان چیز است

آنکه وضعی محسوس است و وجودش

وجودی محسوس
۲۱۷

رابطه محسوس را مالی امکان

رابطه
۲۱۷

رابطه در ممکن و علقه واجب

رابطه ۲۱۷
علقه واجب ۲۱۷

ابن ابی طالب علیه السلام

علیه السلام
۲۱۷

عصمت واجب که ممکن از حجت او

عصمت واجب
۲۱۷

از دو ملاک وجود برده اما

ملاک وجود ۷۵
مجمع هر دو ۱۵۰

وصل بحال و زکوة احمد و صل

مصدق ۲۱۷
وصل زکوة احمد ۲۱۷

عصمت واجب منتهی است

عصمت واجب
۲۱۷

وصل زکوةش برنده آمد محفوظ

زان و همدی که لازم است

ملاک ۵۶
ملاک ۵۶
امکان ۱۱۲
مجمع هر دو ۱۱۲

هر که بحال الله عصمت ندارد

جای محال وجود در عصمت

نشان وجود ۳۱۰
نشان عدم ۳۱۰

منظور جمل الله فی نفسیه

جمله ۱۰۶
جمله ۱۰۶

و من او کبریا ملاک را

واسطه غیبه وجه ال محمد

وجه ال محمد
۱۳۸

واجب ممکن در بینشان است
واجب من این دو ممکن
۱۲ ۱۳۸ ۱۵۰

ال محمد پیر وجه علی میث

ال محمد
وجه علی
۱۳۳ ۱۳۳

وجه علی را بشرح جمله همان است

پس هم جل الله ووجهی شدند

چنگ باین جمله وجبات است

محمد با عا ربایه

حب محمد و آریه
۱۰۵

عارف را بجل الله می که در امکا
جل الله
۱۰۵ ۱۲

هر که حسابی سخن سر و کلبه

ار و بعدش که حاصل است

واجب وصف از وجود غیر معرفت

کر نظر و هم ممکنات است
وجود
۱۹

هر چه معرفت شد از وجود زکوة است

الوجود
زکوة واجب
۵۰ ۵۰

واجب حق را که کمتر از اعوانا است

احمد چار در زکوة وجودند

احمد و چهار
زکوة پنج
۵۷ ۵۷

خمس مفصل زکوة از ان است

واسطه الواجب اندال محمد

واسطه الواجب ال محمد ۱۲۳ ۱۲۳

منظومه زکوة شان است
زکوة آل محمد انسان ۱۶۲ ۱۶۲

نقص چه با فطره ممکن شد
نقص ملک ممکن ۲۳۰ ۲۳۰

ملک خود را در همیشه در امان است

برد بحال از زکوة چهارم
کمال زکوة چهارم ۹۱ ۹۱

جانب ممکن از او بحال است

بهم زکوة وجود چهارم
زکوة وجود چهارم ۱۱۰ ۱۱۰

پنج بحال وجود در امکان است
کمال وجود ۱۱۰ ۱۱۰

احمد ماوی بحر سیله نکریده

ماوی احمد ۱۱۰ ۱۱۰

حق محمد شد او بمن برهان است

حق محمد حق محمد ۱۱۰ ۱۱۰

ساحه احوال از این محمد ظاهر

کمال محمد ۹۲ ۹۲

وز علی احوال و مر کمال است

کمال احوال ۱۱۰ ۱۱۰

اصل علی کشت و یازدهم از این

اصل علی و یازده ۱۲۱ ۱۲۱

فرخش موجودات از یکون و کمال است

فرخش علی موجودات ۳۶۰ ۳۶۰

چرخ است و احوال چهارم

کمال احوال ۵۲ ۵۲

واجب را بر نعمتی که در امکان است

وانکہ شد انسان ولایت علیؑ اور
انسان ۱۶۲ ولایت علیؑ ۱۶۲

زال محمد زکوٰۃ اور اسما

زکوٰۃ آل محمد

١٦٢
زکوة مطرب الفوج
١٦٢

گفت محمد که ایشم سه و چشت و

فروغ شود جملہ را بنار مکا

زود شود این عمل مستغرق گشت

الافسوس رفوفه عينا

فرق
شعبه

شیخہ بنی جیاء امر محمد

سب سے زیادہ

جاءه آل محمد
۳۸۵

شعبه
۲۱۵

صاحب او بالا صلوات که در حقیقت
تابع او باشد در او محبت است

این جهان شمع علی بود و بود
شماره او پنج و شصت و شان
هر که بود با کتب و خط
شماره او پنج و شصت و شان

[illegible]

مطلب واجب کرده است
مطلب الواجب
را که زکوة و صدق برزایا

قال البیهقی متفقاً منی ثلثاً وربعین فیه کلیم فی التارخ

علم بود لفظه اصل لفظه بود ما

کثرة یا و به لفظه را عنوان است

قط بود شل که در علم میه است

خمس کتم اصل و کثرة انچه است

پس فلم قدره انچه کثرتهم کثرة جمه است و خمس شش است

لظمه و خط و سطح و حجم و کثرت جمع

یشت بر جسد حروف است

اصل هر حرفه فرجه

چارده رفسع نون و

از ممکن نون قوف از ان شد پتیر ممکن قن ۱۵۰

زا که همه فن سیح برایشان است

ممكن مملوک طاو و با بود پس ممکن مملوک طه ۱۵۰

برتر از این عسل و چه دره است

باشد مملوک و چه ممکن و این وجه مملوک وجه ۱۵۰

خمس و نفعه که طاو و با شش است

چارده شد مالک الملوک و مکران

چهارده مالک الملوک ۲۱۸
امده من مسکوش اسطانت

مکن سلطان ۱۵۰
چهارده اصل انفرع چاره مکن

نقطه که شد علم جسد انیش پان

بجسایت یس طابطحاو

مکن تابع بوی این دوردا

تا بعثان متمدی بجزت بود

طاهر و پاک از پستی می

الکاه

امکان شد موجب بلا که مکن اسکان ۱۱۳
موجب بلا که ۱۱۳

طاهر از امکان کجا بلا که مکن

نقطه احمد که بود صادر اول
نقطه احمد ۲۱۷ کثر علم ۲۱۷

از همه از کثر علم پر دامن است

این ابی طالب ان طلی که نبی را
علیه السلام ۲۱۷ کثر علم ۲۱۷

نفس است از کثر علم پر دامن است

فاطمه حبیب ویت و محترمت

مجمع اسرار مرشدان چنان

پس چنه کتر علم خدايد

عده خلقت و رکت کتر عيا

عده امکان اين کتر علم در سجاده
عده امکان کتر علم نقطه ۴
۲۱۷ ۲۱۷ ۲۱۷

بر سه سانس کو عده امکان

علي بن مطالب
۲۱۷

رب صفة اکرم اختصاص بخود داد

افره و رکت الاکرم
اکرم
۲۶۱

جلوه اين کتر اگر مش ميرا

جلوه کتر علم
۲۶۱

و انکه باين جلوه ار خداي سبحان

جلوه حق بن مطالب

ان اکرم عند الله اکرم

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك

اکرم و اتقي در حضرت زکوة

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك

ما کند اين جلوه تابع از مقبلة

پيش از حرف بندي است

خمس بوديت علم و علم در اين پنج
مست العلم
۵۱۳

جسه مکان ميت علم خمس مکان

محمد علی فاطمه حسين
۵۱۳

علم و عمل با هم آمده ستادارم

ميت علم خمس نيا

ميت العلم
۵۱۳

خمس از اين کتر علم خود چه کن

زکوة کتر علم
۲۵۵

داو زکوة اش او صاحب عفا

ولا علی بن مطالب
۲۵۵

میش ز کوش محب ز ولاء ^{زکوة کفر غلم} ۲۵۶

ولاء علی ابن طالب

بست
ابن ابی طالب ائمه نور پیا

نور
۲۵۶

سر شد قصد اند و نور سر از نور

قصد اند
۲۶۰ ۲۶۰

بست
ظاهر بالذات منطهر در کرا

ولاء علی ابن ابی طالب نور و النور یو ایا هر نفس و المظفر غیره
و به لطیفه اند

نور بود مقصد حبس از نور نور مقصد حبس ۲۵۶

ای مقصود در خسته نشان

نور نباشد غیبه نامه طق
نایب طق
نور مقصود نور
ز این از نور صاحب ابلا

نون که بود وجه نامه کثره هست

بست
با که شدش اصل خسته را غمنا

شد الف و میم دل ز قصدش تعبیر

بست
آخر ممکن لبوی حمزه را حرمه با جابر و جابر

وجه نموده ز نون نور هویدا است

بست
واو اش وجه و لایم گویا

لازم این هر دو زبانه شسته غیبه

بست
وجه رعشه ز راه نور عیان است

میش بر واجب الوجود خیرین قصد

قصد واجب الوجود

۲۵۶

سبب
قصدش نور و نورش این سبب

نور
۲۵۶

هر چه شد نور غلظه آمدش

غلظه
۹۷۵

سبب
ظلمه با قصد العلم یک میزا

ضد العلم
۹۷۵

آنکه از این کفر غلظت برده زکوتش

زکوة کفر ظلم

۲۵۵

سبب
بر سرش از نور تاج و بهر جا

نور
۲۵۶

نور نباشد بجز زکوة علی

زکوة علی ابن طالب

۲۵۶

نور
۲۵۶

سبب
ابن ابی طالب و باو یکسا

ادامه

ادعیه الواجب و زکوتش نور است

سبب الواجب علی بن طالب نور

۲۵۶

۲۱۸

۲۱۸

سبب
روشن از این نور صفحه امکا

عرفان نراین نور اید آیه عرفان

عرفان
نور
۲۵۶

سبب
نور یکمین در دو دیده امکا

دو دیده امکا
جمع هر دو ۱۴۵۱
۳۰۱

هر که بر داین زکوة عارف نشو

سبب
و آنکه بر داین زکوة را نادا

چون بود از پاد بجماله سبب

سبب
باشی و غیرش اندر او یکسا

میش نفع از زکوة لطفه احمد
زکوة غلام ۲۵۵
زکوة بعلقه احمد ۲۵۵

لست
انکه زکوةش بحال در میکا
کتاب زکوة احمد
۹۱ ۹۱

ابن ابی طالب انکه برده غلام
کثر غلام ۲۱۷
غلام ابن ابی طالب ۲۱۷

لست
منظور این لفظ جسم دوی کجا

دین نبی ز او بحال برده و اسال
کمال دین ۲۱۷
علی بن طالب ۲۱۷
اسلام از وی نباشده ارکا

بنای اسلام چون بنوا کردند
بنای اسلام ۲۱۷
علی بن طالب ۲۱۷

لست
قصر نباءش از او قوی پنا

السلام

دین الاسلام از او چیده شد حبس
دین الاسلام ۲۲۷
حبس بن ابی طالب ۲۲۷

لست
حبس ازین علی کمال پنا
عده لکها
۲۲۷

هر که بود و صغ او محرب اسلام
محرب اسلام ۹۷۳

لست
وجه نقض وجه
وجه نقض ۹۷۳
وجه نقض ۹۷۳

هر چه خرامش میش خبر موس و سهر
خراین ۷۱
موس ۷۱

لست
پرزواد اسودس همی دانا
اسود ۷۱
سواد ۷۱

جامع علم است زند و روی

جامع علم ۲۵۴
زند ۲۵۴
وجه سوادی نه سیوه زندا



العلم آدمی محبت الله

العلم
می محبت الله
۱۷۱

هستند آنکس که مست از این است

این می اصل و در او جلی قسیت

می اصل
سابقه
۱۷۱

هر که خیر این خورده کو حجب کشا
کو حجب
۱۷۱

چامه رسم زو پان مقصد و ا

رقم
پان مقصد و ا
۳۴۰

او چو ادا گشت جای ختم پیا

گشت چه مقصد پان بجای ختم پر داز

خانه نکر امسک را ش ضما

خانه راز بوی مسک بود فخر

فخر کف مسک کو ختام

باده حق مسک و نامه مسک ختام

باده حق
مسک
۱۲۰

حب علی مسک برام حجاب
۱۲۰

مسک مکرر همد بروح فزایش

مسک
۱۲۰

حب علی روح حقیقت حجاب

۱۲۰

باده که در وصف او کلیل

۱۲۰

صورت و احب بوصف او

۱۲۰

صورت واجب در باد کرده پخته

واجب در باد مکس خود کرا

بکمه مضفی است باد صورتی

بعضی واجب در باد جلوه کینا

صورت واجب ز باد جلوه نموده

تا که بگوید بحال او چندا

منظر بود باد در استعدا

کثره جنس این در تب را جو یا

در

لازمه ذات ممکن است علیه

ممكن
علیه
۱۵۰

باد و واجب علت امکا

باد ۱۲
۱۲

ممكن اگر باد نوش کشت شد ان

ممكن
انسان
۱۶۲
۱۲
۱۵۰
۱۶۲

ورنه و حیوان و حیوان

حیوان ۷۵
حیوان ۷۵
۱۵۰

انسان نشد خرا از قلع

انسان
قحیه
۱۶۲

تا که وی نشد کجا انسا

انکه انسان شود که در تسبیح

عالم از او جمله است و وجد کما

باد طلب احمد است طالب می

باد طلب احمد طالب می
۵۲ ۵۲ ۹۲

غیر محمد نه نامی و نه نسب

محمد
۹۲

انچه پیده ز جیم بگو بود

ج
می

این می صافی جیه حس است

این می را با محمد دوده سوتن

محمد دیزه ال او
۱۰۵

ال وی اند چپار دهمید

می دان
۱۰۵

این می دان علقه و جود باشد

محمد و ۱۲ علقه
۱۰۵ ۱۰۵

بس ده و چار علقه و جود چپال

محمد و ۱۳ جانان
۱۰۵ ۱۰۵

علقه نمود بجز کمال خور

علقه کمال نظوری ۱۴
۱۰۵ ۱۰۵

از ده و چار این چهار ده است

محمد و ۱۰ جانان
۱۰۵ ۱۰۵

بسی جانت و جمع جان شد جان

ملکن جیم و چپار دهن جا

این می دان بر محمد حاشد

می دان می مجتبه
۱۰۵ ۱۰۵

کرده و سه با محمد س س است

محمد و ۱۲
۱۰۵

این بودان که جوهر آنه عرا

کشته قیاس بخود می دمی است

کاهشیه کچی محل شسته

کرده و گوید مرا بنجوش سب

این می نمکن شد ضروری

شد که نقضش ز پس و او

برو بقیصن وجود از این می صاف

نوع نقضش ز لا وجود سب

پس دیوی اندر وجود آمده کن

اول و ثانی حلیب حیض زنا

نویس

صورت می تا بحسب دو جانو باید

س

در دم بد با حلیب هر دو عیاست

دم بد حلیب

خاصه می میشت حلش و نقضش

هر چه تصور کنی در این عنوان سب

نمکن منع از یه صحن نماید

هر چه تو گویش کن انشاست

ذکر خلفت من کلانی ازین

واجب از چم جلوه اندک

جلوه اورا ظهور وصف بست

این می اول نموده جلوه و

می اول جلوه و
منطقه صاف و آفتاب

آرش سلطان و امیر او نامی

آرش سلطان می نامی
۶۱۱ ۶۱۱

بصفتش باب این سلطان
باب صفاتش سلطان

منطقه صاف و آفتاب
منطقه صاف و آفتاب
۶۱۱ ۶۱۱

مرد

مخفی واجب که شد عیان می

پنهان واجب می حسن
۱۶۸ ۱۶۸

کو همه حسن و کل حسن پستان

همین کل حسن
۱۶۸ ۱۶۸

این چمنش مصداق کثر نکالست

کثر نکال می حسن
۱۶۸ ۱۶۸

بجز زکاتش ایجاد کون مکان

زکوة کثر نکال ایجاد کون مکان
۲۰۶ ۲۰۶

واجب قصدش همین زکوة شد بود

قصد و جب زکوة کثر نکال
۲۰۶ ۲۰۶

قصد وی و این زکوة ازین

از قصدش جلوه العیان شد ظاهر

جلوه العیان
۲۰۶ ۲۰۶

داد زکوة از خود این می

زکوة می حسن زکوة کثر نکال
۲۰۶ ۲۰۶

صورتی است از جمله خلق پذیرا

نخه ۷۳ غن ۷۳

ال محبت سخن معنی است
ال بحر ۱۲۳ غن ۱۲۳

این می اصل است که صفات او

می آید ۱۷۱

ساق از روی می به جلو کجا
س ۱۷۱

و آنکه شخص و آنکه می فرست

س ۳

بلو ساقی بصورت آید
ایشین ۳۰۰

شده می توانی این می توانی

نشد اوصاف منجیحان

در

آنکه بود من و جو به من
منیکل و جو به من

مکن و او را می افش
من ۱۰۰ غن ۱۰۰

من و از من به و مانند من

نشد صفاتش بگوید و را نمود

بلو و انداره و کد و ده و

و روی اوصاف خود بخوان

آنکه و جواب این می توانی

بر آب من
لا اله ساجده ظاهر در او

تاری ظاهر باید این می ثانی

مارے می ثانی

نیرہ از اور و کور عالمیا

می پذیرد کرمت شمع جوتی

می ثانی

رتبه او حی الامت شمع مکا

حی الامت

واجب را الم یلید بوضفہ و بس

پس ولد امت شمع بس این دریا

چون ولد از شر و اللہ آمد جا

از ولد امت شمع سریر عیان است

مگر پنهان

صورت شیطان نیرل و لد او

صورت شیطان ولد امت شمع

وین می ثانی هم امر شیطان

می ثانی امر شیطان

شیطان ادم برون نمودہ رتبه

می ثانی

مارش این می که مملکت انسا

مارشطان

ان می اول کہ بادہ انش نام

بادہ ازل

ایہ پاک بر اسے کون مکا

ایہ پاک

پاک ز آتش طاک عدم کرد

در کل مکان کل وجود است

الوجود

می

بادہ ازکی وجود راست یعنی

بادہ از کے الوجود

پرق ال برسد وجود کشت

چون زد و پاک شان بادہ ازکی است

زد و پاک بادہ از کے

در رد توحید بالطبیعیہ روا

زاین زدوی پاک ایدت حمہ کو

فرع سوی اسل خود ہمیشہ روا

اول می محمدی معطی

آخر می از علی عیضہ ستان

چون زار پی برسد سوی مؤثر

بادہ از کے تور از شکت روا

رہ بر شکت سوی بادہ از کے

بے بادہ از کے

صورتہ فی جہل را مقام مکا

فی جہل بے

جہل چو شد علم آید این دو بیض اند

رفع نقضین منسجم عنوان

باز

محل علم و ایمان
انسان

اوم بایش از این می افشاید

۵۰

ز این باب اوم بوی قریب
باب اوم

می نو بایح کس مکر اوم

۵۰

انسان
۱۵۲
مکن باد کشت بدس انسان
مکن باد ۱۵۰
جمع هر دو ۱۲ ۱۵۲

اوم پاکیزه کشته زانکه از این با

اوم پاکیزه ۵۰
۳۵ ۳۵

کایه پاک بود جو کشت

ایه پاک
۵۰
خاص شد اربعین صبح

وجه می اند که میم جملو گشتان

۵۰

یاء ینایح حکمت از پی اینوجه

ازیم دل برسان نکو جریا

می چه رساله شد اربعین خواهد

غمر و را اربعین صبح زنا

وجه ملک وجه این می است و بام

کامد مینسی بر او اجد کشت

مکن ز نفعی
۵۰
باده از این کشتن بوی نفعی

می باد و بوش مقام و رتبه و سائست

باب اول

ابید این می لغزش نمیشد

ابن سينا ۵۰ فی ۲۵۲۰ جمع جردو ۵۰
شربت او خورده است فی جوزا

ابن عبد الرحمن بن محمد بن عيسى

پرزگزر رعیت و خدایان است

من است از این مری را از صفها
این بود آن که کافران

بادہ حجلست بادہ کہ دومی د

باد چیل مے بادہ دومی ڈ
علم از این جہل بادہ بحث را

شرکت اتر واده با وده که دوی یه

شربت خود را بگوشت کبک

جہل کی این بونہا شدہ ریل

۵۰. جہل چونی شرمیہ بنائیں

از دو مرتب این یکین و دو

باد نه و بول میث هر دو حرا

سے باد بول

عاقبت از لا وجود راتنه خوا

لا وجود
۵۰

طالب باد نه غیر محمد و ح

طالب باد احمد و ح

امکده حسن اشکار و ح

بنام حسن زرد و ح
۱۴۵ ۱۹۰ ۱۵۸

کاه بوجه حسن منوچهر

ظفر منہ حسن فخر حسن و ح
جمع هر دو ۱۴۵ ۱۹۰ ۱۵۸

حسین مکان و ح کاه بوضع حسین و ح

ابن ابی طالب علی بن موسی

وجود علی بن طالب حسن حسین
۲۴۶ ۲۴۶ بر همه ظاهر کنند این اتمان

۹۵۵

کاه نمایان کند میرزہ و ح

کینه اش از این ابوالحسن

ابوالحسن
۱۵۸

احمدش از سر و ح

منه احمد صفه و ح
۱۹۲ ۱۹۲ ۱۵۸

ز این صفه الواجب اشکار

صفه الواجب علی بن
۲۱۸ ۲۱۸

اسم و صفه کتبه از ابوالحسن

ابوالحسن
۲۱۸

ز این صفه انجبر هر کد

حرف الف رمز و ح

بنیه اش بس کرید و ح
۱۱۰ ۱۱۰

احمد جوش الف کزیده و گوید

وجه مرا عرف دوست و زیبا

نام مرا او نموده که سرودم

محمد نجی حی محمد علی

نفسک نفسی و او مرا چه روان

جان بود آنکس که آمد عقب من

احمد جان

۵۳ ۵۴

پس جدم را بنزل جان

احمد علی

پس علی که عقب احمد بنده و منزله او است جان احمد است

چون جای جان بعد احمد است

الکامل

ابن ابی طالب است جان کرز

ابن ابی طالب جان جان جمع هر دو

۱۰۸ ۵۴

علم و معلول را وجود را

جلوه واجب وجود اول و او را

جلوه واجب وجود اول جان وجود اول

۵۴ ۵۵

کشته علی جان و این نام

۱۱۰

انفسار خدایت سروده

بهر بنی ستر و نکته بس

چون متکلم دو اند احمد و او

این یکی از غیب هر دو

واجب نفس محمد و علی آمد

نفس واجب محمد علی جمع هر دو
۲۰۲ ۹۲ ۱۱۰
انفس ما را این ضافه طرفه پیا

منه واجب
۱۶۸

جلوه وجه علی سزیره واجب

جلوه وجه علی
۱۶۸

منوی مرد واجب الوجود است

منوی واجب الوجود
۱۶۸

منوی خود را ایمان از جلوه واجب

منوی واجب الوجود جلوه وجه علی
۱۶۸ کرد و نشانش اشاره قرآن است

گفت باشد ز جانم نور و بی

میش کلام تو بس سرافرا

آورد

کر زسانی ز من تو این فرمانم

پانجه رساندی معن نفس طلبا

منوی واجب الوجود
۱۶۸

منوی من میش غیر جلوه واجب

بیشه واجب جلوه وجه علی
۱۶۸

جلوه او مخفیسم بود که عیان است

معرفتم غله وجود حسان شد
خلقت اکلان کون

حاصل این جوبس مر عفا

بیم مبر اکس و رساله من بر

بر من از خبر عصمه تو ضما

مشکلت ای که اگر غش و محاش

انفعل از بعد عصمت است

هر که از این جلو او میشت

کافر کردید خارج از ایمان

قصه رو غنید رو این بلع

انسان فحش کند نه کار خرا

یا ایحی الرسول بلغ ما نزل الیک من ربک فان لم
تفعل فما بلغت رسالتی والله یحکم من الناس والله

یا ایحی الی القوم الکافین

در خم واجب نزول این بلع

کرده و خوش سر در این غش

چون می امکان ولایت علی

می امکان ولایت علی

امکان ز این می شرک پاک است

باید بداند که این کلام از زبان
عبد الله بن ابی طالب است
و این کلام از زبان
عبد الله بن ابی طالب است
و این کلام از زبان
عبد الله بن ابی طالب است

بادده اولی بجهت ضرب علی شد

بادده حقیقه

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

۲۳۵

این می و بادده زواجب آمده درم

شارب او واجب الوجود

بادده می واجب الوجود شد

بادده واجب الوجود حج همین

۵۱۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

۶۲ ۶۲ ۶۲

کرده باند از محبتش بچاد

قالب او پی زیاده و نقصان

بر می او بس محبتش مصدا

می حقیقه حقیقه

۲۷۲ ۲۷۲

۲۷۲ ۲۷۲

۲۷۲ ۲۷۲

۲۷۲ ۲۷۲

۲۷۲ ۲۷۲

۲۷۲ ۲۷۲

۲۷۲ ۲۷۲

۲۷۲ ۲۷۲

ظاهر از این خم و کلاه علی

ولایت علی

واجب از او کس خوش را نکرا

عکس واجب

۱۶۲

بمحرمن را چونیت مفروض

مقصود اخراج ثلث او نعمت است

میش بخرم برای پرورش

جا محل خم برای باد و مکان

ال

معروف واجب کو هر مقصود

بس خلقت کی غرض است

کو هر مقصود چو معروف شد

کو هر مقصود

۴۷۱

معروف رب از او حسی است

من عرف نفسه فقد عرف ربه والعلم بالله هو بهر کتبها الزکوة

انکه بچ الخدع استماع را

کرده بر او است کار هر سخت

ابن ابی طالب انکه معرفش را

معروف ابن ابی طالب ۱۰۸
معروف حق ۱۰۸
معروف حق ۵۰۳

۵۰۳

۱۱۷۵/۱۱۷۵

ارض و سار او واجب یعنی

مهره و بد قلب عبدش چه است

فی انجر القدسی لایعنی ارضی ولا سمانی بل نعنی عبدی المؤمن

نقطه با قلب صفت است کابن ابی طالب تسوده است

ما صدق قلب عبدی است کلا بل یعنی مخصوصش از امان است

قلب عبد

۲۱۸

علی ابن ابی طالب

۲۱۸

ایه از رب شد که در کتاب است
ایه از رب شد که در کتاب است
ایه از رب شد که در کتاب است
ایه از رب شد که در کتاب است

چون صفه الواجب بود
صفه الواجب
۲۱۸
از هر کس طالبان است

معروف از وجد عارفست پدیدار
 معروف وجد العارف ذوق العبادات
 ۳۹۵ ۳۹۵

من عشق از من عرف عشق
 من عرف عشق

عکس ندیده به معرفت مشیت

دیدن عکسش با معرفت پیمایش

معروف واجب و شایسته
 جزیره عکس مستمع غوان است

جزیره عشق مستمع غوان است

هم که نیاید و به عکس مثله

عکس ندیده به معرفت پیمایش
 از

کشت شناسد هر که عشق میراید
 شناسد عشق
 ۳۷۰ ۳۷۰

عشق شناسد را از این

وجد ندیده و لایه مشیت
 عکس واجب ولایت علی
 ۱۶۲ ۱۶۲

دعوی قصدش به عرض لطافت

آنکه بصدق او ولایت علی آورد

واجب از او عکس خویش را

انسان ۱۶۲

رتبه بر از عکس واجب و امکان
 ممکن واجب می امکان
 ۱۶۲ ۱۶۲

نام که همیشه حضرت انسان

واجب در وی فکند عکس جواب داد
 انسان ۱۶۲ مکنس و ۱۶۲ ولایت علی ۱۶۲
 ۱۶۲

ز این می گان شب و صبح

می گان انسان ولایت علی

انسان اندازد ولایت اولی ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲

می گان

کشته و این می دریا و جان

انسان آفریده

۱۶۲ ۱۶۲

حسن تقویم را لقب بر زبان

لقب خلفا الانس فی حسن تقویم و هو

انسان ۱۶۲ ۱۶۲ ۱۶۲
 از چه و از او آفریده از چه عیا

بجز قول ولایت عشق

بسته میان و کف کرده غنا

کرده باند از د ولایت اولی

واجب عکس که اصل انکرا

مکنس و ۱۶۲

لازم او شد ولایت محمد ۱۶۲

ولایت علی ۱۶۲
 وجه علی حق ال او همگان ۱۶۲

وجه علی ۱۶۲
 ال محمد ۱۶۲

مطلب مر واجب الوجود را

مطلب واجب الوجود ۱۶۲
 ولایت علی و لای محمد ۱۶۲
 کشته مکان پس مکنس بکر چه ۱۶۲

معرفه واجب است غله

پن گلی اعرف تلفت ضا

مطلب جو بر اعلیٰ عکس طورہ

مطلب مطلب
امور مقدمه
علاوه
۱۴۲ ۱۴۲ ۱۴۲

سیصد و چار آمد جمیعہ مطلب
جمیعہ مطلب
۳۰۴

پمغہ اور قرب حلق مکان داو
قرب
م. م.

واجب از این پس قلمکاست

علی ابن مطالب و یازده سراو

علی ابن خطاب و یازده سپارو
مولی الناس اموش باغی

مولی النہاس
۲۲۱

ورود و منحصر موالی الناس است

موتے لے الناس
۴۴۹

اسم دہ و دو ال دہ و دو را

لازم انسان چہ جمعہ او شد

شیخ علی بن ابی طالب
لازم نهان جنبه

و انچه مملکت او کجا انسان است

عبدشاکر خودی کفر شد

انسان دوست عبد مولیٰ خواں
انسان ۱۶۲
عبد مولیٰ ۱۶۲

بر بر منبر حدیج احمد

بر شده در خم زمره ان پراست

یکت شمار اصولی است باکو

بر کشته شدن اولی تو و بزدا

کشت که مولی طایع هم از بر دانه

بعد شوی دیش که پشش ارزا

باید انسان بوی فروشند خیر را

بعد شود پتعه از حق این پراست
پتعه علی این مطالب است
۳۰۵

بیسده و پنجست سر مره دیده ا

سر مره
۳۰۵

نورش از این سر مره از زده است

پتعه او قره عجب صحن و جود است

پتعه علی این مطالب قره
۳۰۵

حاصل از او نور دیده امکا

عنه اچا و ممکن است و وجودش

عنه اچا و ممکن
عنه وجودش
۳۰۵

پتعه او عجب معرفت بیبا

معرفه واجبست عله خلقه

قبل کن عرف از خلقت است

بخشیه الواجب اسم و کینه او

صحه الواجب ۲۱۸
علی ابن مطالب ۲۱۸

معرفش راز اسم و کینه شما

مکن اگر با محبت علی شد

محبت علی ابن مطالب ۲۷۲

کاین ابی طایب نشان پیا
کمال المکن ۲۷۲

وصف کمال اندر او نگویید

کس نه جزا و رحمت در او

منظیر کمال شد از این

محمدا ۹۲
کمال ۹۲
کونجید این جان بخلق رسا

نور جمعی واجب الوجود است
نور ۲۵۶
صحه واجب الوجود ۲۵۶

کی بجایه از نور صدها

نور نبی باشد و ولی و خیر

ماحصل قصدش این عفو است

و جبهی نون نور و وجه و او

راز رفته همه به نور جان

فصل در واجب الوجود نور
فی نور واجب الوجود نور

نور لب شد برای آل محمد

نور
لب آل محمد
۲۵۶

حب اعمادی نفیس نوزندان

حب آقا
نفیس نور
۱۲۱۶

هر چه وجود از پس صد و نود و

وجود کنه را و صد و نود و
۱۲۱۶

بعد از ایش نفیس نور چنان

نور
۲۵۶

منظر نور است قلب آل محمد

قلب آل محمد
۲۵۶

منکرشان ظلمه القوس نشان

ظلمه القوس
نور ظلمه
۱۲۰۲

ظلمه مادی نموده در دلشان

ظلمه
۹۵۵

نصد و شصت و پنج را خوانان

نصد و شصت و پنج
۹۵۵

اسحا و ابرار کرده واجب و لوح

اسحا و ابرار
۴۲۳

اول مرقومش کتاب برعنوان

اول مرقوم
کتاب
۴۲۳

عینین کو کتاب اول مرقومش

کتاب
اول مرقوم
۴۲۳

کوز وجود ابرارش نیما

وجود ابرار
۴۲۳

ممکن اول بودیش لازم

نقصین بچین می مبد ال

لابد مرقوم کتاب بچینی شد

لابد مرقوم
کتاب
۴۲۳

نظم فجار را بجمع مکان

نظم فجار
۴۲۳

علین است از وی ال محمد

علین ۱۷
ولی ال محمد ۱۷

سجده انکو که لا محمد خوان است

سجده ۱۲۳
لا محمد ۱۲۳

وانکه علی ابی است سجد جادون

الی علی ۱۲۳
سجده ۱۲۳

ابی ان نفی ان عبس یحی

علیون را بر نه اگر خواندش

علیون ۱۲۴

بس علی و جاد را و لایه نشان است

ولایه علی و جاد ۱۲۴

با علی و جاد که صنوع علی

علیون ۱۲۴

هر که می کند در او پس مکتب
محمد و او اسید که صنوع علی

۱۲۴

سجده مرکب بیاست صورت سجد

یعنی کامل مذکر امکان است

مظهر اجبت خرب علین

خرب علین ۱۸۷

اول ممکن با و اش قرین

اول ممکن ۱۸۷

پس صفت واجب اند و اهل وفاق

صفت واجب ۱۸۷
وفاق ۱۸۷

مانی صدرش از وی خلافت

مکتب مان از وی خلافت ۷۱۱ ۷۱۱ ۷۱۱

در علی را در او نام و کلام و کلام و کلام

۱۸۷

رشد ز غنی متسیار بر دوین

کو همیشیاری که طالب عرفا^{ست}

نابخدا آرد از درستی ایمان

کافر او شد که صاحب طغیان است
فدین الی رشد من الغی من کفر بالطاغوت و یؤمن بالله تعبد
خواسته و حب ز ما محبة ایمان استمیل العروة الوثقی الانصام لها
و الله یمنع علیهم
در دین اگر راه رانه جا و مکان است

چون ز مضاعف محبة آمده محبة محبة
جمع برود
علی ۱۱۰ از دو محبة بجز علی نه ایمان است
نی کند

کس بخرازا این علی نمیدهد کمال

علی ابن ابیطالب
۲۱۸

وین غنی را که سید الاولیاست

اکمال دین
۲۱۸

بلکه وجود از علی کمال گرفته

علی ۱۱۰ کمال وجود ۱۱۰

خدا علی را وجود بس نصیب است

نصفان وجود
۳۱۰

ذات بود فحشی لمعش و برایش

ذات ۱۱۰ فحشی لمعش ۱۱۰

کی بینه از خوف غیب جا و مکان

خوف غیب
۱۱۱

شعاع شکار است و خزان ذکر

ذات ۱۱۰ اشکار از صفات ۱۱۰

ذکر ذکر ذات را بجا زبان است

شد شصت و نهمه بستنی و صفات

صفات حب محمد علی فاطمه حسین

۵۸۳ ۵۸۳

واجب تفصیل نهمه اسب

بد و صفات این صفات و حب

بد و صفات صفات حب

۵۸۳ ۵۸۳ همه بد و صفات از این میز

قصد و جو و صفه نماید و و

قصد و جو و صفه قصد و حب

قصد غیر اصفه نه در و اما

مکن اول که منصف شد

مکن اول صفه و حب

تابع او از شس روان و دوا

در عقب او مقام عبد علی شد

عبد علی که بعد از یکصد و شصت و شصت

۱۸۶

کس نه مصلی خرا و در این

مصلی تابع مصلی است بلا فاصله

بهر مصلی غیر عبد علی کس

مکن اول صفه و حب

ایه نه با ایه اسب

واجب نفس محمد و علی

محمد و علی نفس و تابع محمد علی

تابع این همه دو و ا خوا

مصلی

جای مصلیٰ بس از محمد و حارث

بعد از محمد و حارث که شش است
نود و هفت است

پیش از ذکر این خجسته بیان است

مضمون
۹۷

میشب خراج احوال محمد

احیاء احوال محمد
۳۸۶

کثر کمال صفه که واجب است

کثر کمال صفه الواجب
۳۸۶

قرب و نهائش ز این جا

غایه قرب واجب
۳۸۶

شد عوض این همه دور ای که میزبان است

نمک از محمد واجب آمد و جا

منظر انصاف این کتب بیان است

لایق

می کند اگر اده بس کرانه اطهار ضد علی کرانه

ضد علی با کرانه اش نیز آن است
الله حبیب الایمان و زینت فلولیکم و کره الیکم الکفر و الفسوق
اولئک هم الراشدون

نام صیاحادی و مانی و شری

مرتبه از سبب خسته را میدان است

با کلمات الله اقرب کریده

با کلمات مجلیش قربان است

چون کلمات مجلی است جلش

نام این صیاحادی

نام این صیاحادی

احیاء المولودین

۵۶۱



نام شد این نامه ربابان ^{بیان} بیان ^{بیان} بیان
 علمت به کتاب علم زمینان ^{بر کتب} ^{بر کتب} ^{بر کتب}
 نامه دلاله کننده شد ز کلام ^{دلاله} دلاله ^{دلاله} دلاله
 کرده کلام ادله راز خود طهار ^{دلاله} ^{دلاله} ^{دلاله}
 و نهیش نام احتجاج موارین ^{دلاله} ^{دلاله} ^{دلاله}
 خراج الملوک بالف و لام خود همین ^{دلاله} ^{دلاله} ^{دلاله}
 نام کستان بنام آمده منیر ^{دلاله} ^{دلاله} ^{دلاله}
 بیات طرف کستان میکان ^{دلاله} ^{دلاله} ^{دلاله}
 جای کستان ادله کلمات ^{دلاله} ^{دلاله} ^{دلاله}
 ادله کلمات کشته را منی در او شمع ^{دلاله} ^{دلاله} ^{دلاله}
 بنای کستان ^{دلاله} ^{دلاله} ^{دلاله}

از صفحہ ۱۴۱۷
 عدہ ابیات کلمات
 کتاب علم
 علم کتاب
 عدہ ابیات کلمات

